

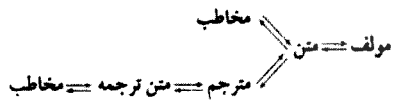
مترجم، ترجمه و تاویل

• مهناز رضایی



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید بتوانیم رابطه فوق را به شکل گسترده‌ی زیر معرفی کنیم:



و یا با فهمی هرمنوتیکی و با اعتقاد به مکالمه، مؤلف، مترجم، مخاطب را در مقام مخاطبان متن در جایگاهی واحد قرار دهیم و رابطه چهار سویه‌ی فوق را چنین ساده کنیم:

متن == مخاطب

و یا پارافراتر نهاده، متن و مخاطب را نیز در جایگاهی واحد فرض نموده، هر یک را سوژه‌ای بدانیم که همزمان در جایگاه ابژه نیز مطرح می‌گردد و...

سوژه == ابژه

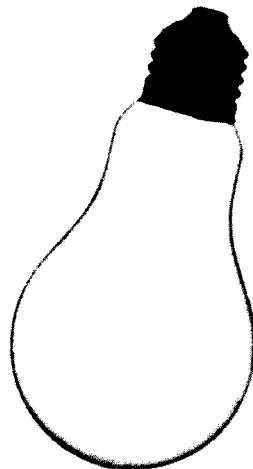
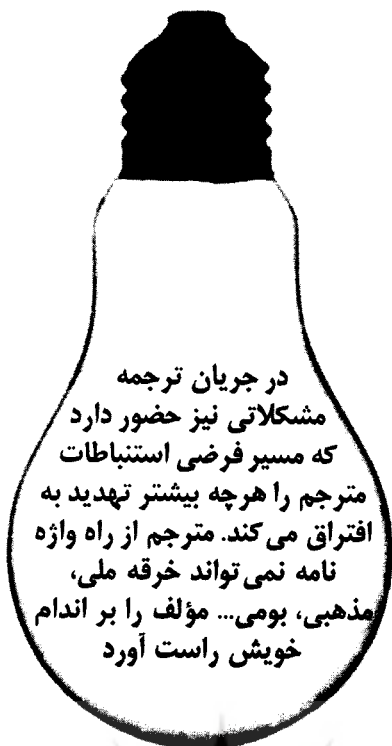
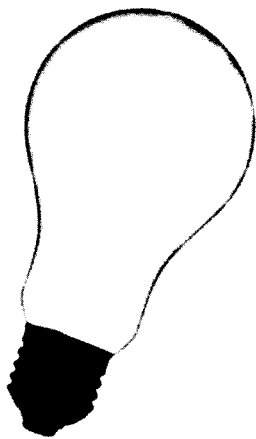
متن است. نشانه‌های کلامی در مناسبات گسترده‌ی زمینه‌ای متن به موقعیت تأویل دامن می‌زنند. ادعای انتقال محتوای فرهنگی - تاریخی متن از بافتی به بافت دیگر، خواستی غیر عملی است. متن ترجمه متنی دیگر است که از پنداره‌ی مؤلف از واقعیت و از انعکاس آن در متن فاصله‌ای مضاعف گرفته است.

موقعیت تفسیری مترجم نسبت به متن همچون نسبت مشابه مؤلف و یا مخاطب با متن، مشروط و نسبی است. آن چه میان هر یک از این سه رأس و متن صورت می‌پذیرد، بر شیوه گفتگو استوار است.



مترجم در مقام یک تاویلگر، نشانه‌های نوشتاری را، بر اساس «پیش‌انگاشت‌ها»، چارچوب فرهنگی و اختصاصات زبانش، دوباره معنا می‌کند. این معنا بر پایه‌ی برداشتی نسبی و مقطعی نزع می‌گیرد. آن چه، مترجم به انتقال آن می‌پردازد، نه عین متن، که تاویلی از آن است؛ تاویلی مبتنی بر فهم و استنباطی ویژه و منجر به بازآفرینی متن. امکان بازسازی، همچنانکه در باز تولیدی فتوشیمیایی از واقعیتی ملموس نیز ممکن نیست، در گذر متن از فراشد ذهنی مترجم، در نخستین جایگاه وی به عنوان مخاطب متن، هم امکان نمی‌یابد. جایگیری ناگزیر در موقعیت مخاطب، یعنی قرارگیری در موقعیت تأویل. در ترجمه‌ی «بینا زبانی»، آن چه برگردان می‌شود، تاویلی از واژگان، گزاره‌ها و سایر عناصر صوری





به هر تقدیر حرف اینست که، با دخالت مترجم در رابطه سه گانه مؤلف - متن - مخاطب، گستره ی هرمنوتیکی مکالمه وسعت می پذیرد. از سویی مخاطب متن ترجمه در گفتگو با این متن وارد می شود و این از دیدگاهی هرمنوتیکی، متفاوت از فراشدممکنی است که بین مخاطب و متن نخست صورت می پذیرد؛ زیرا متن ترجمه همان متن نخست نیست که تنها در الفبای نوشتاری، تمایزی حاصل کرده باشد، بل متنی است که پس از گذر از صافی ذهنی مترجم و تأثیر ابعاد خودآگاه و ناخودآگاه، تولید گردیده است و ناگزیر می تواند، فارغ از متن نخست، منشاء معانی نو باشد. فرزند ترجمه با متن والد، تشابهات و تمایزاتی در ساختار و عملکردها... دارد.

گذشته از این در جریان ترجمه مشکلاتی نیز حضور دارد که مسیر فرضی استنباطات مترجم را هرچه بیشتر تهدید به افتراق می کند. مترجم از راه واژه نامه نمی تواند خرقة ملی، مذهبی، بومی... مؤلف را بر اندام خویش راست آورد. حتی وی به رغم کد گذاریهای نظام دار، همواره در بیرون و یا لااقل در حاشیه ی یک تمامیت فرهنگی مفروض می ماند. تشخیص فرهنگی، اجتماعی هر رابطه علی، معلولی به گونه ای یکپارچه، بدیهی و یکسان در جوامع گوناگون تحقق نمی یابد. گرفتاری اصلی مترجم، مواجهه ی وی با واژگان هم ارز در دو پهنه ی زبانی است. وجود معانی ضمنی متعدد واژگان مترادف در یک زبان، علتی

کافی برای استیصال مترجم در انتقال معانی از یک ساخت زبانی به ساخت دیگر است. با توجه به منشاء اجتماعی کدگذاری ها و معانی ضمنی، گستره ی کاربردهای استعاری زبان در چارچوب های فرهنگی متفاوت به گونه ای قرینه عمل نمی کنند. از دیگر سو وجود «موارد بینامتنی» در متن می تواند منشاء «ابهام» باشد. دامنه ی این مسئله صرف نظر از روابط مؤلف و این موارد، هم خواننده متن اصلی و هم مترجم و در تعاقب آن مخاطب متن ترجمه را در بر می گیرد؛ زیرا هرگز وسعت و ابعاد مناسبات فرهنگی و پیوستگی های سنتی مؤلف - مخاطب - مترجم - مخاطب متن ترجمه، در یک حد و یک جهت نیست؛ پس نوع ارتباط و نقش هر یک در مکالمه با این موارد، از یک سنخ نمی باشد. ماهیت متن خود به گونه ای است که با پیش کشیدن موارد بینامتنی فراخوان خویش به تاءویل را مطرح می کند. مترجم نمی تواند در تعامل با متن کنجی بیابد که از این فراخوان مستثنی شود.

امکان آن که مترجم در عمل ترجمه، به کلیه ابعاد و ویژگی های زبانی متن اشراف کامل داشته باشد، محال می نماید. وقتی در متنی نظیر هملت یکی از دو واژه ی مترادف See و Know گزینش می شود، نمی توان در تأمل تأویلگرای خود از چرایی آن غافل ماند. اگر مترجم متوجه

این گزینش هم باشد، انتقال امانتدارانه ی این گزینش به متن خود دوم جای تردید دارد. بر فرض دانستن و دریافتن نیز، پوشش دهی تمامی محدوده های معنایی کلمات متناظر بعید می نماید. هر چند در خود دریافتن و دانستن باید شکاکانه درنگ کرد.

این احتمال که ترجمه بدون توجه به جناس ها و بازی های کلامی انجام پذیرد، بسیار ممکن به نظر می رسد؛ کلماتی نظیر:

عفت - حجب quaint

شهوَت - شرمگاه quente

مفرد - راحت private

جمع - شرمگاه privates

ما را به آن توجه می دهند که هر چند و شاید از نظر مشخصه های معنایی، بتوان برای هر واژه گستره ی معنایی قائل شد، لیک در مناسبات هم نشینی، همین واژگان، کمابیش متعین، درگیر روابطی می شوند که ما را به وسعت های گریزنده ی معنایی متوجه می سازد. حتی از دیدگاهی پراگماتیکی نیز نمی توان بر این واقعیت چشم پوشید که واژه ها در بافت، کاربردهای متنوعی را تجربه می کنند که در زمینه ی یک متن به روابط اجزاء با هم و نیز به رابطه اجزاء با کل اثر باز می گردد. این همه از مترجم دیدگاهی نقادانه می طلبد، هر چند این نگاه نیز، در نهایت جز بر پایه تأویل استوار نیست و ناتوان از آن است که متن ترجمه را به مشابه قابل پذیرش متن نخست بدل گرداند. توضیح اینکه؛ در اینباره از به کارگیری متن «اصلی» حذر شده است، زیرا واژه اصلی نوعی سندیت و اصالت و

«محل تکیه یا ضرب کلمه در یک جمله به لحاظ نقش و اهمیت آن تعیین می شود و آن کلمه نسبت به کلمات اطرافش تشخیص و برجستگی بیشتری می یابد مثلاً:

(مری بیرون رفت نه جای دیگر)

Mary went out

مری رفت بیرون، نیامد تو)

Mary went out

مری، نه کس دیگر، بیرون رفت)

Mary went out

در عرصه داستان که زبان یک اصل مسلم است و هر چیز بر محور آن می گردد، مثال فوق می تواند نشانگر وضعیت سه گانه ای باشد که در کنار دیگر عناصر صوری متن، مسیر تأویلی را به جهت های گوناگونی ممکن است هدایت کند.

مهم ترین مسئله در ترجمه، طرح این پرسش است که آیا ویژگی های فضا که با واژه گزینی و لحن مرتبط اند، در ترجمه قابل بازسازی هستند؟ اگر به این پرسش پاسخ مثبت بدهیم خود را در موضع سهل انگار واقع گرایی و انمودی قرار داده ایم. لحن، ویژگی بارز متن و در عین حال آسیب پذیرترین ویژگی زبانی در فرایند ترجمه است. متن ترجمه، مخاطب را در فضایی تازه و متمایز از متن نخست قرار می دهد.

هدف از این نوشته آنست که باور کنیم؛ هر جا که با زبان سروکار داریم، نشانه های متن و ثابت و یگانه ای در کار نیست تا با اتکاء به آن ها با خیالی آسوده از موضعی پوزیتیویستی به سهولت یک انتقال بیاندیشیم. مضاعف بر آن، باید دانست که معانی زبانی، وابستگان پدیده های اجتماعی اند و در انتقال زبان یک متن، به وسعت ابعاد انتقال، از یک جامعه به جامعه ای دیگر باید اندیشید. هر چند این مسئله با دیدی جزء نگرانه به آحاد نیز باز می گردد؛ دو مترجم از یک جامعه، هرگز با برداشتی یگانه و مشترک، متنی را بازگردان نمی کنند؛ یعنی این که معنا در قید بیان کلی فوق نیز نمی ماند و به شمار افراد دامن می گسترند.



بدون یآوری هر گونه اشاره ی مستقیم باید به آن ها بپردازد. لابلای دیالوگ ها و توصیفات، امکان تغییر جایگیری عناصر کنشی و تبادل برخی اشارت... تأویلگر را به تقلا می کشاند، این ویژگی که ممکن است در جریان ترجمه لگد کوب شود، صرفاً منحصر به گفتمان بصری است که متن در صحنه های کنش و مکالمه پیش می کشد؛ حال آن که معضل «تجزیه دوم» همواره و همچنان برجاست.

شکستن نحو ممکن است به نوعی تاءکیدات توجه دهد - هر چند گاه شکستن نحو نتیجه ی فرآیندی ناخودآگاه بوده در حالی که ممکن است به تصور مترجم عامدانه، فرض و منظور نظر واقع شود - شکستن نحو، همچنین ممکن است به برخی پیشینه های فرهنگی اشاره داشته باشد که بسیار ممکن است در تعبیر مترجم از متن نخست از چشم فروگزارده شود. گاه تغییر معنی جمله به یک حرف بستگی می یابد، مثلاً:

«بی او من خاموش بودم.»

(sais qui Je me serais tu)

«بی او من خود رami کشتم»

(sais qui Je me serais tue)

مسئله ی دیگری که در ترجمه حائز اهمیت است؛ توجه یا عدم توجه مترجم به مسئله ی ضرب، تکیه می باشد که در این زمینه به ویژه، می توان به اهمیت تکیه (ضرب) بلاغی اشاره کرد:

ارزش به متن نخست نسبت می دهد که گویی متن ترجمه فاقد آنست. در حالیکه هر دوی ایندو قادرند ما را در برابر «دال بودگی» خویش قرار دهند. مهم است که بدانیم، اینکه ما در معرض تابش کدام بخش از «جلوه های معنایی» قرار بگیریم خود مقوله ای است که به موضع فرهنگی - تاءویلی ما باز می گردد. مؤلف و مترجم در موضع یکسانی قرار نمی گیرند. نگاه هر یک از این دو رنگی از تأویل می گیرد و با تکثیر این موقعیت می توان هر رنگ تأییلی را در وسعت یک طیف رنگی در نظر آورد که موضع تأویلی را از یگانگی همواره مصون می دارد. افرادی متعلق به یک جامعه نیز، به رغم هم فهمی های مفروض، ممکن است در موضع تاءویلی متضادی قرار گیرند که اسباب آن را ویژگی های فردی فراهم می آورد. برای هیچکس مقدور نیست که با هر گونه ابزار تحقیقی، رنگ تأویلی مقطع تاریخی - فرهنگی خاصی را در یک جامعه معین بدارد.

هر چند دلالت نشانه، خارجی و مبتنی بر قرار داد در عرصه توافق عمومی است، لیک تعمیم ابعاد آن از آن جامعه ای است که هرگز برای مترجم تمامیتی قابل کشف محسوب نمی گردد. به هر تقدیر، بر گردان یک سیستم زبانی به سیستم دیگر، کاری ناممکن است؛ زیرا در متن، سیستم های دلالتی فرهنگی، اجتماعی نیز حضور دارند. آن چه قابل تأکید است اینکه؛ «مشخصه های معنایی زمینه ای» گوناگون حول یک «هسته معنایی» گرد می آیند و بنابراین متغیرهای معناشناختی هستند...» به اعتقادی؛ «... جمله همیشه کمابیش قابل ترجمه است، دلیل این امر آن است که بر یک انگیزش روانی انطباق دارد، نه یک واحد کد. با این همه در سطح کلمه می توان معادل های بین زبانی یافت... اما واج به کلی غیر قابل ترجمه است، چون کاملاً با جایگاهش در شبکه واج شناختی هر زبان تعریف می شود. غیاب معنا را نمی توان ترجمه کرد...» با تأکید بر ترجمه ی کمابیش جمله و یا کلمه، به واج توجه می کنیم و دامنه غیاب را فراتر از آن می دانیم؛ زیرا در مواجهه مترجم با متن، علاوه بر سیستم های کلامی و غیر کلامی، سیستم هایی با سازمان دوگانه نیز وجود دارند. ایماء و اشاره ها، خود زبانی، رمزبندی شده در بسترهای فرهنگی متفاوتند. داستان بیش از گفته ها، بر ناگفته هایی تأکید می ورزد که مخاطب

منابع

- لویی آراگون - هلنا لوتیس - عبدالله کوشی - نشر ماهی - ۱۳۸۱ (۴۸ - ۳)
 فرهنگ اصطلاحات ادبی - سیماداد - انتشارات مروارید - ۱۳۸۰ (۲۰۶ - ۴)
 نشانه شناسی سینما - کریستین متز - روبرت صافاریان - انتشارات فرهنگ کاوش - چاپ اول - ۱۳۸۰ (۲۲ - ۱) (۱۰۲ - ۲)

